

زمینه های قدرت یابی

«ناصر اطروش»

در طبرستان

دکتر صالح پرگاری

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم

اشاره:

سامانیان در پی منازعه با عمرولیث صفاری در خراسان، متوجه گرگان و طبرستان شدند. این مناطق از سال ۲۵۰ هجری دستخوش نهضت علویان شده بود و منافع خلافت عباسی را در سرزمین های شرقی خلافت دچار مخاطره می کرد. سامانیان به منظور دفع تهدیدات آن ها در صفحات شمال شرقی و مرکزی ایران و همچنین برای جلب خشنودی خلیفه نسبت به خویش، به صورت راهبردی با علویان به خصومت پرداختند. در جنگی که بلافاصله پس از تصرف خراسان با علویان در گرفت، به علت اشتباهاتی که لشکریان علویان مرتکب شدند، محمد بن زید (داعی محمد) - دومین فرمانروای علویان - به هلاکت رسید و حکومت طبرستان مدت ۱۴ سال از دست علویان خارج شد. در این مدت، عمال سامانیان در این منطقه

حکم می راندند. حکومت آن ها به علت وجود روحیه استقلال طلبانه در مردم این منطقه و همچنین فعالیت علویان، با مشکلات عدیده ای توأم شده بود. یکی از عاملان سامانیان با اتخاذ سیاست مبتنی بر جلب اعیان و اشراف و سران محلی مخالف با علویان به سوی خویش، توانست حدود ده سال بخوبی حکم براند. لیکن بامرگ وی، این سیاست پیگیری نشد و سامانیان از حمایت این قشر محروم شدند. به علت زمینه فرهنگی نسبتاً مناسبی که بر اثر فعالیت های فرهنگی و مذهبی یکی از علویان به نام ناصر کبیر به وجود آمده بود، در سال ۲۰۱ هجری قیام مجددی در منطقه شکل گرفت که سامانیان یارای مقابله با آن را نیافتند.



اسپیدمزگت سده چهارم هجری

خراسان پس از سقوط طاهریان در سال ۲۵۹ هجری، یک دوره هرج و مرج را سپری کرد. طی این دوره سی ساله، سردارانی مانند احمد بن عبدالله خجستانی و پس از او، رافع بن هرثمه برای تصرف قطعی خراسان و تشکیل حکومتی مستقل در این ناحیه با سرداران محلی و با علویان طبرستان و عمرو لیث صفاری به منازعاتی مکرر پرداختند. عمرو لیث صفاری عاقبت در سال ۲۸۳ هجری بر رافع بن هرثمه غلبه یافت و در اندیشه گسترش قلمرو خود در ماوراءالنهر «نامه نبشت سوی معتضد، ولایت ماوراءالنهر بخواست و گفت: اگر این شغل مرا دهد و بدین رضا دارد، من علوی را از طبرستان برکنم و اگر ندهد، ناچار من اسمعیل احمد را برکنم»^۱. خلیفه بناگزیب فرمان ولایت ماوراءالنهر را برای وی فرستاد؛ لکن از آن جا که در باطن استیلا او را بر ماوراءالنهر نمی خواست، به طور پنهانی کسانی را به نزد امیر سامانی در بخارا فرستاد و از وی خواست که بر عمرو و بتازد و قلمرو خراسان و عراق را از چنگ وی درآورد و او را برای این کار تشویق و ترغیب می نمود.^۲

امیر اسماعیل سامانی که از سال ۲۷۹ هجری رسماً به حکومت ماوراءالنهر رسیده بود، با گذشت پنج سال از حکومت خود، سپاهیان نسبتاً قدرتمندی مرکب از ترک و فارس به وجود آورده بود. او در میان مردم این دیار به امیری عادل و دادگر شهرت داشت^۳ و به همین سبب مردم از وی حمایت و پشتیبانی می کردند. او که برای رویارویی با عمرو و سپاهیان رسمی خود را کافی نمی دانست، سرانجام به هنگام جنگ با عمرو مردم را نیز برای دفع وی فراخواند و از خطر لشکریان عمرو ایشان را بیم داد.

«هر چه اندر ماوراءالنهر کس بود، مردان کاری همه با او برخاستند و به حرب عمرو آمدند. گفتند: به مردی کشته شویم، به از آن که اسیر.»^۴

به هر صورت، اسماعیل به نحوی که در تواریخ ایام مسطور است، طی جنگی در نزدیکی شهر بلخ به سال ۲۸۷ هجری عمرو را منهدم ساخت و او را پس از دستگیری به نزد خلیفه گسیل نمود. سامانیان به سبب خوش نامیشان و هم به سبب برکندن صفاریان از خراسان - که بیش تر موجبات ناآرامی خراسان را فراهم می ساختند - مورد استقبال مردم خراسان قرار گرفتند. آن گاه که معتضد خلیفه عباسی منشور حکومت خراسان، سیستان، طبرستان، ری و اصفهان را همراه با هدایای نفیس برای امیر اسماعیل ارسال نمود،^۵ ایشان اعتبار و مشروعیت بیش تری یافتند. اما مشکل عمده ای که از این پس برای حکومت سامانیان وجود داشت، تهدیدات احتمالی نهضت علویان طبرستان بود.

طبرستان از سال ۲۵۰ هجری دستخوش نهضت علویان شد. این نهضت منافع خلافت را در سرزمین های شرقی خلافت مورد مخاطره قرار داد و ضربات سختی بر طاهریان وارد ساخت. از این رو خلفای عباسی از هر فرصت و نیرویی برای ضربه زدن به این نهضت

بهره می جستند. چنان که حمله یعقوب در سال ۲۶۰ هجری به طبرستان، به تشویق خلیفه عباسی صورت گرفت. حال که سامانیان بر عمرو غلبه یافته بودند، می بایست از تهدیدات احتمالی نهضت علویان آسودگی می یافتند و با درهم کوبیدن ایشان، خلیفه را هم از خود خشنود می ساختند؛ چنان که عمرو برای خشنودی خلیفه، در برابر دریافت منشور حکومت ماوراءالنهر متعهد می شد که علویان را از طبرستان برکنند.

بنابراین مقابله و رویارویی با نهضت علویان در طبرستان، بلافاصله پس از فتح خراسان در صدد اهداف امیر اسماعیل سامانی قرار گرفت. او پس از غلبه بر عمرو لیث صفاری در همان سال، لشکریانی را به فرماندهی محمد بن هارون - که پیش از این از سرداران رافع بن هرثمه بود و در حمله رافع به طبرستان نیز حضور داشت و مدتی حکومت چالوس را از سوی وی در اختیار گرفت^۶ - به سوی داعی محمد، دومین فراماتروای علوی طبرستان گسیل نمود. محمد بن هارون در مرز شرقی گرگان برداعی محمد چیره شد و او را به قتل رساند.^۷

منابع درباره علت وقوع این جنگ، داده های متفاوتی را در اختیار گذاشته اند. به گزارش پاره ای از آن ها، عمرو لیث صفاری پیش از این بر گرگان غلبه یافته بود. وقتی که عمرو مغلوب امیر سامانی شد، داعی محمد از فرصت استفاده کرد و وارد گرگان شد. او تصور می کرد که اسماعیل پس از غلبه بر عمرو به همان نواحی شرق خراسان و حداکثر تا هرات اکتفا خواهد کرد. توجه او را به غرب خراسان، خیلی بعید می دانست. بنابراین، هنگامی که بر اموال و اسباب و اثاثیه فراوانی که از عمرو در گرگان به جا مانده بود، دست یافت و بر عده و عده وی افزوده شد، به طمع فتح خراسان، بدان سو پیشروی کرد.^۸ امیر سامانی با ارسال نامه ای از وی خواست تا از گرگان چشم پپوشد و به طبرستان بازگردد. لیکن داعی نپذیرفت و در نتیجه، امیر اسماعیل محمد بن هارون را بالشکریان بسیار به سوی وی گسیل کرد.^۹

به روایت برخی دیگر از منابع، امیر اسماعیل سامانی بدون آن که داعی محمد به سوی خراسان حمله برده باشد، فقط برای خوش خدمتی به خلیفه، به محض دریافت منشور حکومت این نواحی، از فرصت بهره گرفت و لشکریانی را به جنگ با داعی محمد اعزام کرد.^{۱۰} از آن جا که محل وقوع جنگ در مرز شرقی گرگان بود، به نظر می رسد که روایت گزارشگران پیشین درباره تصرف گرگان توسط محمد بن زید (داعی محمد) و این که امیر اسماعیل سامانی از وی خواست که گرگان را ترک کند، مقرون به صحت باشد. بر تولد اشپولر، حمله سامانیان را به طبرستان موجب مسرت خلفا دانسته و نوشته است: «محمد بن زید که گرگان را در زیر سلطه خود آورد و برای تصرف خراسان می کوشید، از اسماعیل پس از اعلام خطر بی نتیجه ای، در دروازه گرگان «در طی خونین ترین جنگ آن قرن» شکست خورد، و پس از چند روز درگذشت»^{۱۱}.

نمی‌شدند. باغلبه سامانیان برداعی محمد، یک دوره قترت سیزده ساله در حکومت علویان بر طبرستان آغاز شد. زیدبن محمد همراه با عده‌ای دیگر از اسرا به بخارا فرستاده شدند. زید همچنان در بند سامانیان باقی ماند و دیگر هیچ نتوانست به طبرستان بازگردد. از سر نوشت او اطلاع دقیقی در اختیار نیست. علویان پس از این، اشعاری در تعزیت و صبر بر مصیبت برای زیدبن محمد می‌سرودند^{۱۵} و برای او ارسال می‌کردند.

امرای نظامی داعی محمد پس از عقب نشینی، در آمل توافق کردند که نوه خردسال داعی محمد را که مهدی^{۱۶} لقب داشت، به جانشینی او بنشانند و در برابر هجوم محمدبن هارون به طبرستان ایستادگی کنند؛ اما یکی از امرای به نام زراد بیکباره از ایشان روی گرداند و پرچم

در این جنگ، هر دو طرف نیروی نسبتاً قابل ملاحظه‌ای وارد صحنه ساخته بودند.^{۱۱} تعداد نیروهای داعی محمد را بیست هزار تن تخمین زده‌اند. در آغاز، پیروزی با جبهه علویان بود؛ اما محمدبن هارون حيله‌ای اندیشید و به ظاهر گریخت. سپاهیان داعی محمد در تعقیب وی به جمع‌آوری غنائم مشغول شدند و انسجام صفوف خود را از دست دادند؛ لیکن بناگاه لشکریان محمدبن هارون فرار شدند و شمشیر در میان یاران داعی محمد نهادند و بسیاری از آنان را به هلاکت رساندند. داعی محمد نیز چون شخصاً با سرسختی مقابله می‌کرد، زخم‌های بسیار برداشت و بر اثر آن به قتل رسید.^{۱۲} (شوال ۲۸۷ هـ)

علت اصلی شکست داعی محمد را باید ضعف در فرماندهی وی دانست. با وجودی که داعی محمد پیش از این جنگ‌های بسیار کرده بود و به گزارش آملی: «در مقام غرور به آخرین پایه نردبان رسیده بود، تهور و تیزی کرد، پیش لشکر باز شد، هر چند محمدبن هارون تانی کرد، داعی تعجیل می‌نمود و اعتماد بر آن کرد که بیست هزار مرد داشت.»^{۱۳}

علت دیگر شکست داعی را باید در عدم تبعیت دقیق سپاهیان از دستورات فرماندهی دانست. به نظر می‌رسد که آنان بیش‌تر به انگیزه کسب غنائم به جنگ آمده بودند. اگر آن‌ها انسجام خود را حفظ می‌کردند، سامانیان نمی‌توانستند راه نفوذی در میان صفوف آن‌ها بیابند و به فرض هم اگر مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند، بر سر نیروهای سامانی همان می‌رفت که پیش از این بر سر یعقوب و سپاهیان رفته بود [یعقوب در حمله‌ای که به سال ۲۶۰ هجری به طبرستان کرد، به علت مقاومت مردم، چهل هزار تن از نیروهای خود را از دست داد و چون موفقیتی حاصل نکرد، مجبور به ترک آن دیار شد]. از هم‌گسیخته شدن نیروهای داعی

محمد او را مجبور کرد که با شمار اندکی از همراهان خود به مقابله ایستد و تنها تدبیری که او را از شکست قطعی نجات می‌بخشید، به هلاکت رساندن یا به اسارت گرفتن محمدبن هارون بود. بنابراین «باتنی چند معدود خود را بر آن لشکر زد و از قلب لشکر جدا شد و به نفس خود تنها بر محمدبن هارون زد... و اول کشته از لشکرگاه، داعی محمد بود.»^{۱۴}

شاید اگر کس دیگری با عنوان قائم مقام داعی محمد در فرماندهی سپاه تعیین می‌شد، به این سرعت نیروهای وی منهزم



اسپیدمزگت سده چهارم هجری سیاه نمود و نسبت به خلیفه عباسی معتضد و امیر اسماعیل سامانی اعلام وفاداری کرد و بالشکریانش از محمدبن هارون به طبرستان استقبال کرد و به روی علویان لشکر کشید. محمدبن هارون از اختلاف میان این امرای بخوبی استفاده کرد و به فاصله یک ماه پس از پیروزی برداعی محمد^{۱۷}، ساری و آمل را نیز به تصرف درآورد.^{۱۸} محمدبن هارون در اداره طبرستان، سیاستی همچون سامانیان را در پیش گرفت. او باتکیه بر اعیان و اشراف و سران محلی، تحولاتی در آن‌چه علویان ایجاد کرده بودند، پدید آورد. پاره‌ای از

املاک سران محلی را که علویان مصادره کرده بودند، بدیشان بازگرداند و با ارسال هدایایی به حکمرانان محلی، آن‌ها را به پشتیبانی از حکومت خویش فراخواند.^{۱۹} او در اجرای سیاست پیوند با نیروهای صاحب نفوذ محلی به یکی از علویان به نام ناصر کبیر^{۲۰} مشهور به اصم یا اطروش که سابقه درخشانی در نهضت علویان داشت، نزدیک شد. ناصر کبیر که در جنگ اخیر علویان با سامانیان شرکت داشت، پس از جنگ به فعالیت برضد حکومت سامانیان اشتغال داشت و محبوبیتی نسبی در منطقه کسب نموده بود. محمد بن هارون آن چنان تحت تأثیر وی قرار گرفت که با وی و یکی دیگر از حکام محلی به نام جستان دیلمی که ناصر کبیر را یاری می‌رساند، به منظور استقلال طبرستان از سامانیان متحد شد. او پس از یک سال و نیم با تکیه بر چنین پشتوانه‌هایی در سال ۲۸۹ هجری عظم استقلال برافراشت و بر اسماعیل سامانی عصیان کرد.^{۲۱} وی در همین زمان به دعوت مردم ری که حاکم ظالمی به نام اغرتمش برایشان حکم می‌راند، به سوی ری شتافت و آن شهر را آزاد ساخت. امیر اسماعیل سامانی به طبرستان لشکر کشید و جستان دیلمی را که به مقابله آورده بود، سرکوب کرد.^{۲۲}

امیر اسماعیل سامانی پس از تصرف مجدد طبرستان، حکومت آن دیار را به ابن عم خویش به نام ابوالعباس عبدالله بن نوح واگذار کرد و حکومت گرگان را در اختیار فرزندش احمد قرار داد. او از فرزندش خواست که در همه امور موافق رأی ابوالعباس عبدالله عمل کند^{۲۳} و به هیچ چیزی او را خلاف نکند.^{۲۴} و خود برای تعقیب محمد بن هارون به ری شتافت و او را در بیرون از شهر ری منہزم ساخت. محمد بن هارون به دیلمان نزد جستان گریخت. آن‌ها برای دفع ابوالعباس عبدالله مجدداً با ناصر کبیر هم پیمان شدند. از آن سو ابوالعباس عبدالله هم برای تقویت جبهه خویش به تکاپو افتاد. وی حکام محلی را به یاری خویش فراخواند و از خراسان نیز تفاضای کمک کرد. برخی از حکام نظیر اسپهبد شهریار بن بادوسپان، شروین بن رستم باوندی و برادر پرویز فرماندار لارجان به وی پیوستند. از خراسان نیز سپاهی به یاری وی اعزام شد. طرفین، مدت چهل شبانه روز جنگ کردند.^{۲۵} عاقبت، ابوالعباس عبدالله شکست خورد و به ری گریخت. احمد بن اسماعیل چون در یاری رساندن به ابوالعباس عبدالله اهمال کرده بود، از سوی امیر اسماعیل به بخارا فراخوانده شد و به جای او یکی از امرای ترک که حاجب دربار وی بود، به نام یارس کبیر به حکومت گرگان گماشته شد. سامانیان این بار بیشتر به حيله توسل جستند. یارس کبیر با مکاتبه و وعده و عید، محمد بن هارون را به سوی خویش خواند و سپس او را به سوی مرو گسیل کرد و در آنجا او را به بند کشیدند. محمد بن هارون پس از چندی در زندان سامانیان درگذشت.^{۲۶} امیر اسماعیل سامانی از ری به طبرستان بازگشت و ناصر کبیر چون متحد خویش را از

کف داده بود، در برابر نیروهای سامانی هزیمت یافته به گیلان و دیلمان پناه برد. امیر اسماعیل مجدداً ابوالعباس عبدالله را به حکومت طبرستان نشاناد (۲۹۰ هـ).

ابوالعباس عبدالله برای تحکیم موقعیت خویش در طبرستان به بزرگان قوم تکیه کرد و با ارسال هدایایی به حکام و سران محلی و رؤسای قبایل آن‌ها را به سوی خویش متمایل ساخت. حکومت سامانیان در ابتدا مثل حکومت طاهریان در طبرستان توأم با عدل بود. وی رفتار نسبتاً منصفانه‌ای با مردم پیشه کرد. ابوالعباس عبدالله با سران دیلم و مردم آن با ملایمت و عطف رفتار می‌کرد و ضمن مکاتبه و اعطای هدایایی به بزرگان دیلم، آن‌ها را به سوی خویش متمایل می‌ساخت.^{۲۷} از این رو وقتی در سال ۲۹۳ هجری ناصر کبیر با جمعی در دیلم قیام کرد، نه تنها به موفقیتی نائل نگشت، بلکه این منطقه نیز به تصرف سامانیان درآمد.^{۲۸}

امیر احمد سامانی که از سال ۲۹۵ هجری به جای پدر نشسته بود، پس از تحکیم و تثبیت موقعیت خود، چون از زمان پدر نسبت به عبدالله بن نوح دل خوش نبود،^{۲۹} وی را از حکومت طبرستان عزل و یکی از سرداران ترک به نام سلام را به جای وی به حکومت آن دیار منصوب کرد. اما از آنجا که رفتار وی موجب بروز اغتشاشاتی در منطقه شد، پس از قریب ۱۰ ماه، عبدالله بن نوح را مجدداً به حکومت طبرستان گماشت.^{۳۰} عبدالله پس از دفع هجوم غارتگرانه روس‌ها از طریق آبسکون به ساری، در صفر سال ۲۹۸ هجری درگذشت. امیر احمد سامانی به جای وی، محمد بن صلح را که پیش از این والی ری بود، به حکومت طبرستان نشاناد. در ایام وی بار دیگر گروه کثیری از روس‌ها با هماهنگی شاه خزر به سواحل جنوبی دریای مازندران هجوم آوردند. تعداد ایشان را سعودی حدود پنجاه هزار نفر دانسته است.^{۳۱} آن‌ها پس از به آتش کشیدن شهر ساری و اطراف آن و به اسارت گرفتن جمعی از مردم به دریا عقب نشینی کردند و از آنجا به سوی سواحل گیلان حمله بردند تا «به حد چشم رود به دیلمان»^{۳۲} پیشروی کردند. اما وقتی دسته‌ای از روس‌ها مشغول غارت دیلمان بودند، «گیلان به شب به کنار دریا آمدند و کشتی‌ها سوخته و آن جماعت را که بیرون بودند، کشتند و دیگران که به دریا بودند، گریختند.»^{۳۳}

عدم توانایی عمال سامانی برای انجام اقدامی مؤثر در دفع حمله روس‌ها، مخالفان حکومت سامانی را که احتمالاً در دفع هجوم غارتگرانه روس‌ها شرکت داشتند، برای برپایی قیامی مجدد برانگیخت. آندره پتروویچ کوالفسکی دانشمند روسی در «کتاب احمد بن فضلان و سفر او به ولگاد در سال‌های ۹۲۱-۹۲۲» می‌نویسد: «درست پس از حمله روس‌ها به شمال ایران، موج نارضایتی‌ها شدت گرفت و موجب سقوط حکومت سامانیان و برقراری مجدد دولت علویان توسط حسن بن علی اطروش شده است.»^{۳۴}

به نظر می‌رسد که امیر احمد سامانی پیش از حمله مجدد روس‌ها

و به هنگام درگذشت عبدالله بن نوح از خطر تحرک طرفداران ناصرکبیر، اطلاع داشت. او محمدبن صعلوک را که رفتاری تند و خشونت آمیز داشت، به طبرستان گسیل و ابوالفضل محمدبن عبیدالله بلعمی وزیر مشهور پدرش را همراه وی کرد تا با تدبیر این وزیر با کفایت و شمشیر آن سردار نظامی، خطر ناصرکبیر را مندفع سازد.^{۳۴}

استروثمن معتقد است که امیرسامانی برای جلوگیری از به وجود آمدن دولتی جدید، محمدبن صعلوک را به حکومت طبرستان فرستاد.^{۳۵} محمدبن صعلوک به اندازه عبدالله با سیاست و تدبیر عمل نمی کرد. وی هدایایی که عبدالله برای حکام و رؤسای محلی به طور مرتب می فرستاد،

ادامه نداد و بر خراج و مالیات افزوده بر مردم سخت گرفت؛^{۳۶} غافل از این که این اقدامات ناسنجیده، تأثیرات منفی مضاعف در نارضایی مردم می گذارد و زمینه قیام مردمی را فراهم می آورد. وقتی مردم ناتوانی حکومت سامانی را در بیرون راندن روس ها از طبرستان ملاحظه کردند و همچنین حکومت محمدبن صعلوک را نیز بدون پشتوانه محلی یافتند، به سوی

ناصرکبیر که بر اثر فعالیت های فرهنگی او طی سیزده سال، قریب دویست هزار نفر به اسلام شیعی گراییده بودند،^{۳۷} روی آوردند و او را به استخلاص طبرستان ترغیب کردند.^{۳۸}

محمدبن صعلوک سپاهی عظیم از خراسان همراه با ملزومات جنگی به مقابله ناصرکبیر اعزام کرد. لکن این سپاهیان آن چنان ضربتی از نیروهای ناصرکبیر به فرماندهی حسن بن قاسم (داعی صغیر) متحمل شدند که محمدبن صعلوک هرگونه مقابله دیگر را بیهوده دانست و به آمل و پس از آن به ساری و گرگان رخت برپست و در آن جا انصراف خود را از حکومت طبرستان برای حاکم بخارا نوشت و به ری بازگشت. امیر سامانی لشکریان دیگری را به فرماندهی محمدبن عبدالله عزیر به طبرستان اعزام کرد و چون آن ها هم منهزم شدند، «به جمله چهل هزار حشم برگرفت و نیت کرد که خاک طبرستان با بخارا برد و چون دو منزل از بخارا بیامد، غلامان نیم شب به خوابگاه سراو بریدند.»^{۳۹}



پس از امیر احمد سامانی، درباریان سامانی، فرزند هشت ساله وی را به نام نصر به حکومت نشانند. لشکریانی که به وسیله امیر احمد سامانی تدارک دیده شد، به فرماندهی الیاس بن الیسع به طبرستان هجوم برد و حتی تا شهر ساری نیز پیشروی کرد؛ لیکن عاقبت به دلیل اوضاع داخلی ناآرام، ابتدا امارت نصر بن احمد، میان طرفین صلح واقع شد

و الیاس طبرستان را ترک کرد. سامانیان با وجود خصومتی که با ناصرکبیر داشتند، دیگر نتوانستند در زمان ناصرکبیر (۳۰۱-۴هـ) به طبرستان تعرضی داشته باشند و یا این که در امور آن مداخله کنند.



منابع:

۱. مؤلف گمنام: تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، چاپ دوم، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶، ص ۲۵۴.
۲. طبری محمدبن جریر: تاریخ طبری، ج ۱۰، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ چهارم، قاهره، دارالمعارف، [بی تا]، ص ۷۶؛ و همچنین
- حسن بن علی طوسی (خواجه نظام الملک): سیاست نامه (سیرالملوک)، به کوشش جعفر شعاری، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۶۴،



- ص ۱۸؛ و همچنین تاریخ سیستان، ص ۲۵۵.
۳. سیاست نامه، ص ۲۲.
۴. تاریخ سیستان، ص ۲۵۵.
۵. ر. ک. عبدالحی گردیزی: زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۳۲۳؛ ابن اثیر، عزالدین علی: کامل، رویدادهای سال ۲۸۷ هجری؛ و همچنین میرخواند: روضه الصفا، ج ۴، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۹، ص ۳۵.
۶. کامل، رویدادهای سال ۲۷۷ هجری.
۷. زین الدین عمر بن وردی: تنمه المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابن وردی)، تحقیق احمد رفعت الدراوی، ج ۱، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۹ هـ/ ۱۹۷۰ م، ص ۳۶۷.
۸. تاریخ طبری، ص ۸۱؛ کامل، رویدادهای سال ۲۸۷ هجری، ابراهیم بن هلال صابی: «التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه»، اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، دارالنشر، ۱۹۸۷ م، ص ۲۲؛ و همچنین مؤلف گمنام: العیون والحدائق فی اخبار الحقایق، الجزء الرابع القسم الاول، تحقیق عبدالمنعم داود، نجف، جامعه بغداد، ۱۳۹۲ هـ/ ۱۹۷۲ م، ص ۱۶۸. همچنین ر. ک.
- W.Madelung: "Dā'irat al-Haqq", Encyclopedia Iranica, Vol.6, edited by Ehsan yarshater, (1993), P.596.
۹. زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۳۲۳؛ حمزه اصفهانی: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، برلین، مطبعه کایوانی، [بی تا]، ص ۱۵۲؛ محمد بن حسن بن اسفندیار: تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۶، ص ۲۵۶؛ اولیاء الله آملی: تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، [بی جا]، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۲؛ سید امیرالدین مرعشی: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳، ص ۲۹۹. خواندمیر معتقد است که امیر اسماعیل سامانی «به اغوای معتضد خلیفه» محمد بن هارون را پاسبان فراوان متوجه طبرستان گردانید؛ خواندمیر: حبیب السیر، ج ۲، به کوشش دبیر ساقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳، ص ۴۱۱.
۱۰. بر تولد اشپولر: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۱.
۱۱. تاریخ طبری، ص ۸۱.
۱۲. صلاح الدین خلیل بن ابی بکر صفدی: الوافی بالوفیات، ج ۳، دمشق، المطبعة الهاشمی، ۱۹۵۳ م، ص ۸۱ و همچنین ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق (ابن فقیه همدانی): مختصر کتاب البلدان، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م، ص ۲۸۴؛ علی بن حسین مسعودی: مروج الذهب، ج ۴، چاپ دوم، قم، دارالهجرة، ۱۳۶۳، ص ۱۷۷؛ ابو الفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صفر، چاپ دوم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۶۸ هـ/ ۱۹۴۹ م، ص ۶۹۳؛ تاریخ طبرستان، ص ۲۵۷.
۱۳. تاریخ رویان، ص ۱۰۲؛ تاریخ طبرستان، ص ۲۵۷.
۱۴. همان، همان جا.
۱۵. یحیی بن الحسن (ابو طالب الناطق بالحق): تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م، ص ۴۳۳.
۱۶. المهدي الحسن بن زید بن محمد ر. ک. ابونصر بخاری: سرالسلسله العلویه، تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۹۶۲ م، ص ۲۷؛ ابومحمد مصطفی بن الامیر حسن الحسینی الملقب بالجنابی: «من کتاب تحفة الادیب و هدیة الاریب»، الانتخاب البهیة من الکتب العربیه و الفارسیه والترکیه، چاپ برنهارد دارن، پتربورگ، ۱۲۷۴ هـ. ق، ص ۴۷۲.
۱۷. حمزه اصفهانی تاریخ دقیق غلبه محمد بن هارون را برداعی محمد چنین می نویسد: «سال ۲۸۷ روز جمعه پنجم شوال مطابق با ماه شهریور روز آسمان»؛ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، ص ۱۵۲.
۱۸. «روز آدینه تیر، ماه مهر سنه سبع و ثمانین، مأتین به آمل رسید.»؛ تاریخ طبرستان، ص ۲۵۹.
۱۹. ابوالعباس حسنی: «مصاییح»، اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، دارالنشر، ۱۹۸۷ م، ص ۷۵.
۲۰. حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر الاشراف بن زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ابومحمد اطروش ناصر الحق و ناصر الکبیر؛ شیخ عباس قمی: سفینه البحار و مدینه الحکیم و الآثار، ج ۲، چاپ اول، دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۴ هـ. ق، ص ۲۰۶ و همچنین سرالسلسله العلویه، ص ۵۳.
۲۱. ابوالعباس حسنی: «مصاییح»، ص ۷۵.
۲۲. تاریخ طبرستان، ص ۲۵۹.
۲۳. کامل، رویدادهای سال ۲۸۹ هجری.
۲۴. زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۳۲۴.
۲۵. همان، ص ۳۲۵.
۲۶. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۰؛ ابراهیم بن هلال صابی: «التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه»، ص ۲۶.
۲۷. همان، ص ۲۶۳.
۲۸. زین الاخبار، ص ۳۲۶.
۲۹. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۵.
۳۰. مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰۵.
۳۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۶.
۳۲. همان، همان جا.
۳۳. عنایت الله رضا: «ابن فضلان» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ اول، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۴۰۱؛ به نقل از:
- A.P.Kovalevskii: kniya Akhmeda ibn-Fadlana O ego putshestvii na volgan 921-922 gg. kharkov, 1956. P.17.
۳۴. تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، ص ۸۹؛ و همچنین عباس اقبال: تاریخ مفصل ایران (از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه)، به کوشش محمد دبیر ساقی، انتشارات خیام، ۱۳۴۶، ص ۲۲۵.
35. R. Strothman: "Hasan al-Utrush", Encyclopaedia of Islam, ed 2, Vol3, 1971, P.254.
۳۶. کامل، رویدادهای سال ۳۰۱ هجری.
۳۷. تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، ص ۲۰۴.
۳۸. تاریخ طبرستان، ص ۲۶۸؛ تاریخ رویان، ص ۱۰۵؛ و نیز ر. ک. ه. ل. رابینو: دودمان علوی در مازندران، ترجمه سید محمد طاهری شهاب، تهران، انتشارات ارمغان، ۱۳۲۰، ص ۳۵.
۳۹. همان، ص ۲۷۰.